

تحلیل و تفسیر اسطوره قهرمان در کلیدر دولت‌آبادی بر اساس نظریه

جوزف کمپل

ریحانه فرامرزی کفاش^۱، دکتر علی عشقی سردهی^۲، دکتر حسن دلبری^۳،

دکتر ابوالقاسم امیراحمدی^۴



شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۴/۱۳

چکیده

اسطوره حاصل تفکر، اعتقاد و اندیشه بشر و یکی از عناصر اصلی سازنده فرهنگ و هویت ملل است. جوزف کمپل اسطوره شناس آمریکایی، برای تمام اساطیر جهان الگو و ساختاری یگانه ارائه می‌دهد. پژوهش حاضر، با روش توصیفی، تحلیلی و مروری و بر مبنای الگوی کمپل به این نتیجه رسیده است که رمان کلیدر با زیرساخت حماسی ساختاری مشابه با الگوی جهانی اسطوره قهرمان دارد. الگویی که بر مبنای آن گل محمد قهرمان کلیدر قهرمان انسانی است که دوباره متولد می‌شود و با گذر از سه مرحله عزیمت، آیین تشریف و بازگشت به شیوه خاص خود به مرتبه شهود، ادراک تقدس و به مرتبه اسطوره قهرمان نزدیک می‌شود. دولت‌آبادی از ظرفیت اسطوره قهرمان در روایت‌پردازی و انسجام ساختاری و همچنین خلق معانی جدید در رفتار چون رد دعوت استفاده کرده است. با توجه به نوع کارکرد اسطوره قهرمان در کلیدر می‌توان گفت این اثر از رویکرد سطحی و تلمیحی به اسطوره‌های گذشته گذر کرده است و به بازپردازی و بازآفرینی آن‌ها رسیده است و توانسته است یک الگوی منطبق با زمان ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، قهرمان، کمپل، کلیدر، دولت‌آبادی.

۱. دانشجوی دوره دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. faramarzir@yahoo.com

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول) eshghi@iaus.ac.ir

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. hassan_delbary@yahoo.com

۴. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. amirahmadi@iaus.ac.ir

مقدمه

ادبیات داستانی پیوندی ناگزیر با جامعه، آیین‌ها و باورهای آن دارد. نمودی از این پیوند را در نفوذپذیری باورهای اسطوره‌ای در داستان می‌توان دید. اسطوره و ادبیات داستانی چنان رابطه‌ای عمیق و محکمی دارند که رابرت آلن سگال پیشنهاد می‌کند اسطوره را یک داستان بنامند (سگال، ۱۳۸۹: ۱۸) و زرافا رمان را بسط‌دهنده میان حقیقت اسطوره و واقعیت تاریخی مطرح می‌کند (زرافا، ۱۳۸۶: ۲۶۴).

کلیدر نوشته محمود دولت‌آبادی است. داستان به وقایع سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ شمسی سبزوار و روستاهای اطراف آن می‌پردازد. این داستان به سبب داشتن زمینه تاریخی و روایی بودن بستر مناسبی برای انعکاس اسطوره است. جوزف کمپیل الگوی اسطوره قهرمان را با مقایسه میان اسطوره‌های ملل گوناگون بیان می‌کند.

الگو وی یکی از پرکاربردترین الگوهای اسطوره‌ای معاصر است؛ از این رو سعی شده است در پژوهش حاضر جایگاه تک اسطوره قهرمان را در طولانی‌ترین داستان فارسی جست‌وجو شود و به این دو پرسش پاسخ داده شود که: بنا به نظریه جوزف کمپیل چه عواملی سبب پدیدار شدن اسطوره قهرمان در کلیدر می‌شود؟ محمود دولت‌آبادی در دوره معاصر چگونه با بیان و ترسیم اسطوره قهرمان در این رمان مفهوم کهن اسطوره را به مخاطب امروز القا می‌کند و به اقناع مخاطب می‌رسد؟

برای پاسخ‌گویی به این دو پرسش نخست به بررسی اجمالی اسطوره قهرمان از دیدگاه کمپیل پرداخته شده است و سپس با روش توصیفی، تحلیلی و مروری مبتنی بر روش کتابخانه‌ای موارد کاربردی این الگو در رمان کلیدر استخراج و تحلیل شده است. مبنای اصلی کار نگارندگان، رمان کلیدر نوشته محمود دولت‌آبادی و نظریه اسطوره قهرمان کمپیل بر مبنای کتاب قهرمان هزارچهره با نظر داشتنی به نظریه‌های گوناگون درباره کلیدر و نظریه کمپیل بوده است.

پیشینه پژوهش

مطالعات مرتبط با اسطوره قهرمان بر اساس نظریه جوزف کمپیل در ایران مطالعات نوینی

است. در برخی از این پژوهش‌ها به تحلیل تطبیقی پرداخته شده است. از آن جمله است: «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپبل در هفت‌خان رستم» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲).

«تحلیل تطبیقی حکایت شیخ صنعان بر پایه نظریه تک اسطوره کمپبل با توجه به کهن‌الگوهای یونگ» (دلبری و مهری، ۱۳۹۶).

برخی دیگر از پژوهش‌ها به تحلیل اختصاصی تک‌اسطوره از منظر کمپبل پرداخته‌اند. از آن جمله است:

«تحلیل تک اسطوره نزد کمپبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی» (کنگرانی، ۱۳۸۸).
 «رویکردی روان‌شناسانه به سه سفر قهرمان اساطیری (هرکول، رستم، اسفندیار)» (بهمنی و نیرومند، ۱۳۹۱).

«تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادیسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل» (یداله‌ی شاهراه، ۱۳۹۲).

«تحلیل روان‌شناختی دعوت و طلب و نقش آن در آشناسازی و تشریف قهرمان» (حسینی و شکیبی‌ممتاز، ۱۳۹۳).

«اسطوره قهرمان در شعر فروغ فرخزاد» (ملکی و رزاق‌پور، ۱۳۹۵).
 «بررسی نمود اسطوره قهرمان هزار چهره در حماسه برزنامه بر اساس نظریه جوزف کمپبل» (نصیری و محمدی‌فشارکی، ۱۳۹۵).

همان‌گون که ملاحظه می‌شود فقط در یک مقاله به اسطوره قهرمان در ادبیات متشور معاصر و به‌ویژه ادبیات داستانی پرداخته شده است؛ لذا مقاله حاضر کار نوی است؛ که از منظر اسطوره قهرمان به ادبیات داستانی معاصر و به‌ویژه رمان کلیدر می‌نگرد.

بحث و بررسی

اسطوره قهرمان از دیدگاه جوزف کمپبل و تحلیل آن در کلیدر

اسطوره قهرمان مهم‌ترین و فراگیرترین الگو در جهان اسطوره است. این الگو در میان ملل و اقوام مختلف نشانگر چهره جهان‌شمول قهرمان اسطوره‌ای است (بی‌نظیر و طلیعه‌بخش، ۱۳۹۵: ۱۷). جوزف کمپبل در اسطوره قهرمان مقید به قهرمان انسانی است. او قهرمان را کسی می‌داند

که زندگی خویش را نثار چیزی بیش از خود کند (کمپبل، ۱۳۷۷: ۱۸۹). این قهرمان تولد غیرواقعی ندارد؛ زیرا کمپبل تولد جسمانی را امری آگاهانه نمی‌داند. او بر این باور است که تولد قهرمان در سن بزرگسالی جوانی و با ماجراجویی آغاز می‌شود. این تولد اختصاص به رتبه‌های برتر جامعه ندارد و در هر خانواده و هر جامعه‌ای می‌تواند رخ دهد. با این تولد قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد؛ راهی سفری پر رمز و راز می‌شود؛ و پس از چندی با نیرویی به زادگاه خویش برمی‌گردد که می‌تواند به حامیان خود برکت و فضل عطا کند (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۷ و ۱۷۸).

کمپبل مقید به قهرمان انسانی است. در الگوی او قهرمان انسان است؛ شکل صوری خداگونه و الهی ندارد؛ اگرچه از نظر وی گروهی از قهرمانان اسطوره‌ای مقدس هستند (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۸). در کلیدر، گل محمد شخصیت معمولی و متوسطی دارد. برادر کوچک‌تر وی، بیگ محمد هنرمندتر، زیباتر و با احساس‌تر است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۲۴). برادر بزرگ‌تر او خان محمد خشمگین‌تر از اوست (همان. ج ۴: ۱۱۱۴). او بادرایت‌ترین و باهوش‌ترین شخصیت داستان هم نیست و حتی گاه مفاهیم کلام افرادی چون ستارپینه‌دوز را درک نمی‌کند.

«ستار گفت: این عادت، عذاب مقدس همه مردمانی است که مال خودشان نیستند. عادتی است که برای خود آدم عذاب همراه دارد و برای دیگران آسودگی و امان...
- آدم‌هایی که مال خودشان نیستند؟ ها؟ یعنی چی این حرف؟!» (همان. ج ۷: ۱۸۱۰).
در تحلیل موقعیت‌ها و بررسی پیشنهادهایی مثل تأمین حکومت فردی چون قربان بلوچ از او پیشی می‌گیرد.

«گل محمد گفت... از بابت تأمین چه می‌گویی؟»

بلوچ... به گله‌خندی بس کرد و... افزود: تأمین حکومت! هه! من، من خودم را که به جای حکومت می‌گذارم... به نفع خودم می‌بینم که آتش گل محمد را خاموش کنم، پیش از آن‌که دامنگیر بشود. اما برای خاموش کردن آتش، یک راهی باید پیدا کرد... چه راهی بهتر از این‌که حکایت تأمین را پیش بکشم» (همان. ۱۷۷۱).

گل محمد متوسط در قهرمانی خوش نقش ایفا می‌کند. او با انجام وظایف و خویش‌کاری‌هایی

چون امین جان و مال مردم و حتی دشمنان بودن (همان. ج ۱: ۱۵۴ و همان ج ۴: ۱۱۲۳). وفاداری به عهد حتی در برابر دشمنان (همان. ج ۷: ۱۷۷۰)، بدی نکردن (رک. همان ج ۴: ۱۱۰۳)، هوشیار شدن (همان. ج ۱۰: ۲۵۱۳) و ... محرم، برادر و پدر مردم می‌شود (همان. ج ۸: ۱۹۹۳). او در پندار و بیان مردم پهلوان می‌شود و به مرز قهرمان اسطوره‌ای نزدیک می‌شود. «در پندار بندار ... گل محمد دیگر یک مرد عادی نیست. نمی‌تواند یک مرد عادی باشد. آوازه‌اش در سراسر ولایت پیچیده است. او از این پس یک پهلوان است» (همان. ج ۵: ۱۲۲۹). «گل محمد دهان‌ها را پر از نام خود کرده بود. مردمان، گل محمد را به نام می‌خواندند و به گمان می‌جستند. در سایه‌سار دیوارهای کهن و در آفتاب‌های داغ دروزار، در سبزه‌زار دشت‌های پنبه و پالیز و نیز کنار آخور و آبشخور گوسفندان؛ در راه و در غبار سم چارپایان و حد میان منزل تا منزل، و نیز کنار کرسی‌های شبانه؛ در غروب تنگ دکان‌های تاریک و نیز در زیر تیغ سرتراشان به ختم عزای کسان، نام گل محمد را گویه می‌کردند. سرهای ساده، همه جا سخن از گل محمد می‌راندند؛ سخن از پندار و گمان و امید خود در هیئت و قواره گل محمد. این گل محمد اما که بود؟» (همان. ج ۷: ۱۶۶۳).

تولد قهرمان در الگوی اسطوره قهرمان و تحلیل آن در کلیدر

کمپبل مرحله قهرمانی را مرتبط با دوره آغازین حیات و تولدی غیرمعمول چون تولد از مادر دوشیزه نمی‌داند. او معتقد به قهرمانی در نیمه دوم زندگی قهرمان است و بر این باور است که اسطوره قهرمان بعد از سفر و اقامت مجدد در خانه شروع می‌شود و قهرمان با ماجراجویی متولد می‌شود و این تولد اختصاص به خانواده اشraf ندارد و در همه خانواده‌ها و در همه نقاط امکان‌پذیر است (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۷).

گل محمد از ابتدا در داستان حضور ندارد و تمام داستان در تصرف او نیست. نخست شناخت از او را در سن بیست‌وشش یا بیست و هفت پیرخالو به ما می‌دهد.

«بلقیس به غیر خان محمد دوتا اولاد نرینه دیگر هم دارد. گل محمد که خیلی وقتی نیست از اجباری ورگشته و در جنگ آذربایجان هم بوده؛ یکی هم بیگ محمد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۲۴). او در این سن و پس از بازگشت از سفر پرماجرایی اجباری و اقامت مجدد در خانه باری دیگر در قالب مرد زاده می‌شود. نخست حضور او بدون نام و در حد چشمانی در میان

نیزار است.

«مرد هم چشم‌های سیاه خود فرو بست... خود نمی‌دانست چندانگه است که قامت در پناه پشته نی قایم کرده و چشمانش - چشمان سیاه و عطشناکش - لهیب برمی‌کشیدند و می‌رفتند تا خود را وا رهانند» (همان. ۳۳).

پس از آن در خانه و محله خود خوب دیده می‌شود؛ محبوب است و دیگر اعضای خانواده به واسطه او شناخته می‌شوند. «خواهر گل محمد است. شیرو نام دارد» (همان. ۵۵). گل محمد تازه پس از گریز از زندان به گونه‌ای گنگ متوجه تغییر راه زندگی می‌شود. «گل محمد، اگر نه به یقین، اما به گونه‌ای گنگ دریافته بود که راهش از امروز، راه دیروز نیست. می‌رفت دریابد که اندیشه‌اش را بیشتر باید به کار وابدارد... تکاپو، بیشتر. آرامش اما، نه! آرامش، دیگر از آن دست که بود، نیست. آتش، شورانده شده است. خرمن، در یکپارچگی آتش. دل‌آسودگی، دیگر نباید خواست» (همان. ج ۴: ۱۱۱۲).

گل محمد در رویارویی با موانع غم‌انگیز طبیعی چون خشک‌سالی، بیماری احشام و موانع انسانی مثل طلب بیش از حد توان مالیات و مراحل گذر از حوادثی چون گریز از زندان، تنبیه مجرمان و انجام اعمال دشوار با ضد و نقیض‌های پیچیده‌ای رشد می‌کند و به مرتبه امید مادران، سایه سر بی‌کسان و گل محمد بودن می‌رسد (همان. ج ۶: ۱۴۳۴).

مراحل نظریه کمپبل برگرفته از ساختار اسطوره‌ها، داستان‌ها و افسانه‌های اقوام مختلف جهان است. کمپبل اشتراکات متون‌های گوناگون را بدون توجه به تفاوت‌های آن‌ها در مجموعه اسطوره قهرمان قرار داده است. به همین سبب شاید نتوان داستانی را یافت که به‌طور مستقل تمام مراحل اسطوره قهرمان در آن رعایت شده باشد (نصیری و فشارکی، ۱۳۹۵: ۲۷۹).

تحلیل مراحل اساسی سیر قهرمان در کلیدر

از نظر کمپبل سه مرحله اصلی سیر قهرمان عزیمت، آیین تشریف و بازگشت است. هریک از این سه مرحله اصلی دربرگیرنده مراحل گوناگونی است. در رمان کلیدر این سه مرحله سیر تک‌اسطوره قهرمان کمپبل مشاهده می‌شود اما برخی از ریزالگوهای مرحله بازگشت در آن دیده نمی‌شود.

مرحله عزیمت

نخست مرحله در طرح کمپیل مرحلهٔ عزیمت است. این مرحله شامل پنج مرحلهٔ دعوت با آغاز سفر، رد دعوت، امداد غیبی، عبور از نخستین آستان و شکم نهنگ می‌شود. همهٔ این مراحل در کلیدر مشاهده می‌شود.

دعوت با آغاز سفر

در الگوی کمپیل قهرمان اسطوره‌ای با حرکت و طی سفر سیر تکاملی خود را می‌پیماید. سفر یکی از مراحل مهم آیین گذر برای تولد دوبارهٔ قهرمان است. سفر قهرمان به شیوه‌های گوناگون می‌باشد. کمپیل بر این باور است که قهرمان با یک ندا یا نشانه، به سفر فراخوانده می‌شود. نداکنندهٔ سفر موجودی ناخوشایند است و دنیا آن را نحس می‌داند (کمپیل، ۱۳۸۴: ۶۱). قهرمان با سفر پا به قلمرو ناشناخته‌ای سرشار از گنج و خطر می‌نهد. این جهان جدید ناشناخته همان جهان خدایان است. قهرمان باید در عمل اهل جهان انسانی باشد تا جهان خدایی و جهان انسانی بتواند در تقابل با هم قرار گیرد (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۹). کمپیل معتقد است جهان الهی (جهان جدید قهرمان) و جهان بشری (جهان روزمره) را به شکل روز و شب یا مرگ و زندگی می‌توان تصور کرد و از هم تمایز داد. در حقیقت این دو با تمایز ظاهری بسیار قلمروی واحد هستند (همان، ۱۸۳). در این الگوی پایان سفر قهرمان، بزرگ کردن قهرمان نیست. هدف نهایی سفر قهرمان رهایی و سعادت فردی نیست؛ بلکه کسب خرد و قدرت برای خدمت به دیگران است (کمپیل، ۱۳۷۷: ۸).

نخست سفر گل محمد سربازی است. این سفر پیامدهای بسیار از جمله جدایی اجباری از خانواده را دارد. یکی از وجوه اساسی قهرمان اسطوره‌ای، جدایی اجباری از خانواده است. گل محمد به اجبار سربازی مدتی از خانه و خانواده دور و بی‌خبر است. او در این مدت مجبور می‌شود در جنگ آذربایجان شرکت کند. اگرچه جدایی اجباری از خانواده و نبرد ناگزیر تغییر بنیادین در نگاه و روحیهٔ او به وجود می‌آورد. این دگرگونی روحی از نظر پدر پنهان نمی‌ماند؛ اگرچه گل محمد خود نیز آن را نمی‌شناسد و دیگران آن را نمی‌بینند.

«کلمیشی آشکارا می‌دید که جنگ، نگاه فرزندش را دیگرگون کرده است. چیز تازه‌ای با او همراه شده بود. چیزی به روحش افزوده شده بود... ای بسا که خود گل محمد هم آن را نمی‌شناخت... چشمان گل محمد - آن‌طور که کلمیشی می‌دید - حالتی را از دست داده و

حالتی تازه یافته بودند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۱۸۳).

دومین سفر گل محمد به مشهد است. خان محمد به جرم دزدی گله در مشهد زندانی است (همان. ۲۴). برادران برای دیدار برادر زندانی عازم مشهد می‌شوند (همان. ۲۵). این جا سؤال است که چرا خان محمد چون دیگر مجرمان دزد، قاتل و خراب‌کار کلیدر از جمله دلاور و عبدوس و بعدها شمل یاخوت، بلوچ افغان، ستار و گل محمد در زندان سبزووار یا نیشابور (همان. ۳) نیست و در زندان مشهد است؟! شاید خان محمد در زندان مشهد است تا برادر به دیدار او در مشهد برود و گل محمد سفری به شهر مقدس داشته باشد؛ چراکه در پرورش اسطوره قهرمان معمولاً حرکت در سفر به سوی کوه، معبد، شهر و حرم مقدس است؛ زیرا این نقاط مقدس محل تلاقی آسمان و زمین و مرکز آفرینش است (الیاده، ۱۳۸۴: ۳۱).

گل محمد باری دیگر تنها با پشتوانه خدمت در نبرد آذربایجان و به امید راهنمایی و کمک ادارات در درمان بیماری احشام به مشهد می‌رود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۲۵۹). نداکننده شوم این سفر خشک‌سالی و بزم‌رگی است. این سفر او را در جاده آزمون بزرگ قرار می‌دهد. آزمون که نتیجه‌اش شکست ساختارهای ذهنی و یقینی گل محمد و سازنده شک است. قهرمان داستان به امید گنج سلامت پا به قلمرو ناشناخته ادارات و سازمان‌های دولتی می‌گذارد و او نه تنها گنج را نمی‌یابد؛ بلکه رنج نداشتن جایگاه اجتماعی را نیز درمی‌یابد. در این جاست که او با واقعیت پندار واهی برجستگی خود و ناچیزانگاری خویش در چشم حکومتیان روبه‌رو می‌شود و کارش به جنجال کشیده می‌شود (همان. ۳۴۰).

«برو بیرون مردکه بیابانی! آدم شده‌ای برای ما؟»

... وارونه پندار گل محمد، کسی او را به جا نیاورده بود... حالا او خود را ناچار می‌دید که در پیشداوری‌های خود شک کند. به شک هم دچار شده بود. آنچه او در ذهن خود ریسیده و جای جای هم از آن لاف زده بود، در رویارویی با آنچه بود، پنبه شده بود. گل محمد، پیش از این خود را برجسته‌تر از آن پنداشته بود که دیده نشود. هنوز هم به دشواری باور می‌داشت که چنین کم و ناچیز جلوه کند. چنین کم و ناچیز که جلوه کرده بود! (همان ۳۳۳). از دیگر سو در این سفر و دیدار با برادر زندانی است که درمی‌یابد دزد اصلی گله پسر خاله او علی اکبر است و خان محمد به جای پسر خاله در زندان مشهد روزگار می‌گذراند (همان. ۳۳۴).

در این سفر و دیگر سفرها گل محمد مثل داستان‌های اسطوره‌ای با موجودات خارق العاده یا موانع خطرناک چون جنگل تاریک، دریای خروشان، بیابان بی‌انتهای، و... روبه‌رو نمی‌شود. او با سفر زمینی سیر درونی را آغاز می‌کند و در این سیر خود با موانع شگرف آدم شدن، ناشناسی، تردید، نادیده‌انگاری روبه‌رو می‌شود (همان، ۳۳۳). این سیر درونی ادامه می‌یابد و با سفر به زندان در پی قتل دو مأمور مالیاتی دولت و گریز از زندان و سفر به کلاته خونی و کشتن علی اکبر حاج‌پسند و زنده ماندن به اوج خود می‌رسد و سیر تکامل قهرمان اسطوره‌ای در شدن و حرکت رخ می‌نماید.

«گل محمد... از محبس گریخته، دزد و دلاوری چون پسر حاج‌پسند را کشته، ماموران امنیه را سر به نیست کرده و هنوز حی و زنده. اسب وحشی دشت و پایه کوه و کمر. مرد بنام کلیدر» (همان، ج ۵: ۱۲۲۹).

ردّ دعوت

عدم پذیرش دعوت در زندگی روزمره امری طبیعی است. یکی از دلایل ردّ دعوت حفظ و تثبیت موقعیت است. اصرار بر حفظ موقعیت و وابستگی به آن سبب عدم استقلال می‌شود. در اسطوره‌ها ردّ دعوت از سوی قهرمان به سبب وابستگی او به ارزش‌ها، ایده‌آل‌ها، اهداف و احساسات است؛ چراکه قهرمان نمی‌خواهد فضای امن موجود خود را با پذیرش دعوت به خطر اندازد و از علایق خود دست بکشد و از نظر وی آینده عبارت است از تثبیت نظام ایده‌آل‌ها، ارزش‌ها، اهداف و منافع موجود است (کمپبل، ۱۳۸۴: ۶۸). از منظر کمپبل ردّ دعوت به مفهوم ماندن در فضای امن کودکی است و دوره‌ای است که کودک دوست ندارد از مادر (حامی) خود و خواسته‌های کودکانه‌اش جدا شود (همان، ۶۷).

در آغاز گل محمد مثل بسیاری از مردم عشایری برای رفع نیاز مادی راهی سفر کلاته کالخونی (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۴) و قلعه‌میدان (همان، ۳۶۳) می‌شود. ارباب کلاته کالخونی پسرخاله او است. گل محمد به خانه این ارباب می‌رود تا پیغام خان محمد محبوس را ببرد و تقاضای کمک برای مداوای گله بیمار کند. پسرخاله از کمک امتناع می‌کند ولیکن برای گل محمد سفره شام می‌چیند. گل محمد نان و چای نخورده از خانه علی اکبر خارج می‌شود (همان، ۳۴۱). همان شب بی‌خبر راهی خانه بندار کدخدای قلعه چمن می‌شود تا شاید بتواند با

گرو گذاشتن قالیچه دست‌باف از او قرضی برای مداوای حیوانات بگیرد (همان. ۳۶۳). پسر بندار به رسم مهمانداری همه روستاییان اول چای (همان. ۳۷۰) و سپس شام برای گل محمد می‌آورد. «او کام و ناکام بر نانی شکانده و لقمه‌ای جویده [و] برخاست» (همان. ۳۷۳).

یکی از هدف‌های گل محمد کمک به محرومان است. او در این هدف تفاوتی میان افراد قایل نیست. بندار و آلاچاقی در تنگنای سلب امنیت جهن خان افغان، از گل محمد می‌خواهند که کاری کند تا امنیت آنان حفظ شود. درخواست بندار و اربابش دعوت از گل محمد به سفر برای دیدار جهن است. به بیان دیگر قهرمان داستان برای کسب آرامش یک‌دشمن خود، بندار و اربابش، به سوی دیگر دشمن خود، جهن، به سفر فراخوانده می‌شود. گل محمد به این دعوت پاسخ مثبت می‌دهد؛ اما به روش مرسوم مسافران پا در راه سفر نمی‌گذارد؛ بلکه به شیوه خاص خود جهن را به قهوه‌خانه‌ای در محل رفت‌وآمد خود فرا می‌خواند. او در این مرحله سعی دارد با رد نکردن دعوت و پذیرفتن آن چون اسطوره قهرمان معصومیت کودکی خود را حفظ کند.

«من جهن را برای خاطر بندار و آلاچاقی می‌خواهم دیدار کنم، نه به رغبت دل خودم! بندار و اربابش به من رو انداخته‌اند برای این کار. آن‌ها از من خواسته‌اند کاری کنم که جهن خان سردار امانشان را نبرد» (همان. ج ۷: ۱۷۷۰).

گل محمد با شیوه خاص خود الگوی رد دعوت کمپیل را آشکار می‌سازد. او با پاسخ ندادن به قاصد آلاچاقی دعوت ارباب شهری بندار را به سبزواری و باغ قلعه‌نو رد می‌کند (همان. ۱۷۶۴) و با تغییر محور گفت‌وگو پاسخی به دعوت ارباب دزمین نمی‌دهد (همان. ۱۷۱۳).

گل محمد دعوت شراب‌نوشی پسر آلاچاقی در قهوه‌خانه را با برداشتن استکان در ظاهر می‌پذیرد؛ اما با گذاشتن آن روی میز رد می‌کند (همان. ج ۹: ۲۱۰۲). گل محمد نمی‌خواهد فضای امن موجود در قهوه‌خانه را با دست رد زدن بر سینه جلیل آلاچاقی دگرگون کند. او با توجه به موقعیت استکان را برمی‌دارد؛ اما چون از کارهای میزبان خود جلیل دل خوشی ندارد و می‌خواهد عدم پذیرش فرمان جلیل و استقلال عمل و پای‌بندی به اصول و اعتقادات خود را در قهوه‌خانه به دور از تنش نشان بدهد آن را روی نیمکت می‌گذارد.

گل محمد دعوت به قلعه‌میدان و عروسی پسر بندار را می‌پذیرد. مثل همه به عروسی می‌رود

اما با دشمن در بند - نجف ارباب - و او را در عروسی آزاد می‌کند (همان. ۲۲۹۹). او با بزرگان در عروسی هم سفره نمی‌شود (همان. ۲۳۰۰).

عدم پذیرش دعوت به شیوه‌های گوناگون از سوی گل محمد به سبب وابستگی او به ارزش‌ها، ایده‌آل‌ها، اهداف و احساسات است؛ چراکه او نمی‌خواهد فضای امن موجود خود را با رد دعوت آشکار به خطر اندازد و مجبور به ترک خواسته‌ها و آرمان‌هایش شود. روش‌های خاص رد دعوت قهرمان کلیدر نشان از بازآفرینی الگوی رد دعوت اسطوره‌ای در این اثر دارد. در کلیدر با توجه به عناصر و وقایع داستان مرحله عدم پذیرش دعوت پس از دیگر مراحل چون امداد رسان غیبی، عبور از نخستین آستان، شکم نهنگ رخ می‌دهد.

امداد غیبی

آن‌گاه که قهرمان به دعوتی پاسخ مثبت می‌دهد؛ پا به عرصه‌ای نو و ناشناخته می‌گذارد. این عرصه پر از خطر است. در الگوی کمپیل در آغاز راه پیرزن یا پیرمردی زشت و ناخوشایند بر قهرمان پدیدار می‌شود. این فرد زشت‌چهره با دادن طلسمی به قهرمان حمایت خود را از او نشان می‌دهد و همواره او را در برابر نیروهای هیولایوشی راه حمایت می‌کند (کمپیل، ۱۳۸۴: ۷۵)؛ البته مدد رسان غیبی در شکل مردانه‌ای چون راهب، آهنگر، چوپان، جادوگر و... نیز آشکار می‌شود (همان. ۸۱). این شخصیت نشانگر قدرت محافظ و مهربان سرنوشت است (همان. ۷۷). این نیروی حمایت‌گر همواره در حریم دل حاضر است و در شکل ناشناس حامی قهرمانی است که به ندای درون گوش سپرده است و کار قهرمان آن است که مدد رسان غیبی خویش را بشناسد و بر او اعتماد و اطمینان کند (همان. ۷۸).

ستار پینه‌دوز حامی گل محمد و امداد رسان غیبی اوست. ستار چون الگوی کمپیل کهن سال نیست؛ ولیکن جوانی در کسوت پیران است.

«پینه‌دوز، مرد ریزه‌ای بود و عمری از او نمی‌گذشت. شاید کم‌تر از سی و پنج سال. با این وجود موهای پیشانی‌اش ریخته و شقیقه‌هایش بیرون زده بود نیم‌تنه‌ای سیاه به تن داشت و شال کهنه‌ای به دور گردن پیچانده بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۲: ۴۶۶۷).

نخستین دیدار گل محمد با ستار پینه‌دوز در قهوه‌خانه دالان کاروانسرای شازده سبزواری است (همان. ۴۶۶).

نگاه پینه‌دوز آرامش را از گل محمد می‌گیرد. «نگاه تیز و کاونده پینه‌دوز آرامش نمی‌گذاشت» (همان، ۱۳۶۷). پس در نخستین و آخرین جمله به او می‌گوید: «بدوزش! با چشم‌هایت چهار جای دیگرش را هم سوراخ کردی!» (همان). نگاه پینه‌دوز چنان بر گل محمد سنگین است که دیگر با او هم‌کلام نمی‌شود و پرسش او را از ایل و طایفه‌اش بی‌پاسخ می‌گذارد (همان) و بلافاصله پس از دادن مزد پینه‌دوز قهوه‌خانه را ترک می‌کند و حتی بند کفش را در بیرون قهوه‌خانه می‌بندد (همان).

ستار چون الگوی کمپیل در نخست دیدار گل محمد دل‌نشین و دوست‌داشتنی نیست؛ او حتی ناخوشایند هم هست. بعد از کشتن مأموران مالیاتی گل محمد برای بار دوم ستار را در خانه عمو مندلو پدر موسی می‌بیند. در این دیدار نیز ستار در چشم گل محمد ناخوشایند است.

«چه خرمگسی ست این مرد! میان چشم‌هایش انگار ماری چمبر زده است. نگاهش قلب آدم را می‌خاراند. مثل این است که در ته قلب آدم دنبال دینه‌ای می‌گردد. اما دنبال چی می‌گردد؟ نمی‌دانم! چه قدر فضول و همه‌کاره! آدم جلوی چشم‌های او نمی‌تواند آرام باشد. خیال می‌کنی می‌خواهد چیزی از تو بدزدد. چیزی را به هم بریزد! نمی‌دانم. به دزدهای ناقلا می‌ماند. طبیعت مار دارد! می‌خزد. بدجوری می‌خزد. نرم و ترسناک است. همان بار هم که دیدمش، این جور به نظرم آمد. شک کردم. از چشم‌هایش و از لب‌های بسته‌اش شک کردم. خاموشی‌اش بدگمانم کرد. حالا هم بدگمان ترم می‌کند. مثل سایه می‌ماند! همه جا آدم را دنبال می‌کند! آخر او، چرا باید همین حالا پیدایش بشود؟!» (همان، ج ۳: ۷۹۹).

دیدار سوم گل محمد و ستار در زندان است. در زندان گل محمد، ستار، عبدوس، دلاور، شمل و بلوچ افغان هم‌بند هستند (همان، ج ۴: ۱۰۳۳). ستار در خانه آتش و به جرم اخلا لگری در نظم عمومی دستگیر می‌شود. در بازجویی‌ها معلوم می‌شود علت اصلی زندانی شدن ستار، گل محمد است و می‌خواهند از او به گل محمد برسند. چراکه زمان جست‌وجوی امنیه‌ها از چادر کلمیشی‌ها ستار در چادر آن‌ها بوده است (همان، ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳). گل محمد از علت اصلی حبس ستار بی‌خبر است. در زندان نگاه گرمی به پینه‌دوز ندارد (همان، ۱۰۲۹).

گل محمد حتی یک‌بار نشده از ستار خوشش بیاید (همان، ۱۰۴۰). پینه‌دوز تاب نگاه

گل محمد را ندارد (همان. ۱۰۲۹). با این حال به او نزدیک است و از رازهای گل محمد آگاه می‌باشد (همان. ۱۰۳۸).

ستار حتی مانع می‌شود دلاور گل محمد را بکشد (همان. ۱۰۵۸) و زمینه دوستی دلاور و گل محمد (همان. ۱۰۶۸) و فرار آن‌ها را فراهم می‌کند. گل محمد، دلاور، شمل، بلوچ افغان از زندان فرار می‌کنند (همان. ۱۰۹۰). ستار در زندان می‌ماند و برای فرار گل محمد شکنجه می‌شود (همان. ج ۵: ۱۱۲۸).

گل محمد چون الگوی کمپیل در پی شناخت ستار پس از چیرگی بر ترس‌ها و شک‌های بسیار درمی‌یابد او دشمن نیست؛ همیشه در لحظه نیاز برای کمک حاضر است و در دوستی او را طلسم کرده است.

«تو کیستی ... مرد؟! ... چرا دست به هرکاری که می‌روم بزنم، چشم‌های تو روی گردنم را می‌سوزاند؟! ... چرا سر هر بزنگاهی پیدایت می‌شود؟! ... چرا گریزاندیم؟! ... چرا همیشه با من هستی؟! ... چه جوری در جلد من فرورفته‌ای که همیشه با من هستی؟! ... چرا نمی‌دانم تو کیستی؟! ... دشمن نیستی، این را می‌دانم! اما از تو می‌ترسم؛ چرا؟! در تمام این دنیا، من فقط از تو می‌ترسم! ... یک چیز عجیبی داری تو که بی‌زارم می‌کند؛ می‌ترساندم! دست از سر من بردار... تو دیگر چه جور گرهی هستی که من نه با دست می‌توانم بازت کنم و نه با دندان؟! حتی با دشنه هم نمی‌توانم ببرم. من را طلسم کرده‌ای تو! نمی‌دانم با تو چه باید...» (همان. ج ۷: ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶).

در صحنه مرگ ستار گل محمد برای نخستین بار با قلبی سرشار از عطف و مهر سراغ ستار می‌رود.

«آب خونالوده را از پنجه‌های خونین بر لب‌های خشکیده ستار چکانید و خود نیز در وهم و گنگی پندارها از هوش برفت» (همان. ج ۱۰: ۲۵۸۶).

ستار چون مدرسان غیبی الگوی کمپیل در آغاز راه اسطوره قهرمان کلیدر به شکل مردی ناخوشایند بر قهرمان پدیدار می‌شود. این شخصیت در شکل ناشناس حامی قهرمان داستان و مدرسان غیبی او به‌شمار می‌رود. قهرمان اسطوره‌ای کلیدر، گل محمد، با گذر از شک‌های بسیار به این مدرسان اعتماد و اطمینان می‌کند و تا پایان عمر چون طلسم الگوی

کمپیل آن را حفظ می‌کند و آن را از خود جدا نمی‌کند. امدادرسان غیبی ستار در کلیدر وقتی وارد عمل می‌شود که گل محمد قهرمان بدان آگاه نیست و بدون اراده خود آگاه قهرمان سرنوشت است که ستار را در قهوه‌خانه، کومه عمو مندلو و زندان به نزد گل محمد فرا می‌خواند و تا پایان راه به او پیوند می‌زند.

عبور از نخستین آستان

در الگوی کمپیل قهرمان با امداد غیبی سفر به سوی سرزمین قدرت برتر را شروع می‌کند. در مقابل دروازه ورود به این سرزمین با نگهبان آستان روبه‌رو می‌شود. نگهبان مانع ورود می‌شود. نگهبان سرزمین قدرت برتر، عقل، منطق و ترس عبور از سنت‌های اجتماعی است (کمپیل، ۱۳۸۴: ۸۵). قهرمان با چیرگی بر نگهبان و موانع عقل، منطق و سنت وارد مناطق ناشناخته‌ای مثل صحرا، جنگل، دریای عمیق و قلمروهای بیگانه می‌شود و محتویات ناخودآگاه خویش را در این مناطق متجلی می‌کند (همان، ۸۶).

گل محمد به مدد ستار از زندان می‌گریزد و سفر به سرزمین ناشناخته گریز را آغاز می‌کند. «گل محمد در خیال. فتح پی در پی پهنه‌های خیال. چنان‌که سرداری دمام مانعی را در هم می‌کوبد و به قلمرو تازه‌ای دست می‌یابد. از این سوی بدان سوی، از این دره بدان دره، از این کوه بدان قلعه» (دولت‌آبادی ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۱۱۲).

او با کشتن پسرخاله خاطی خود بر ترس سنت‌شکنی کشتن هم‌خون خود چیره می‌شود (همان، ۱۱۱۳) و از نخستین آستان - ترس - عبور می‌کند و به قلمرو جدید مبارزه در سرزمین خویش گام می‌گذارد و در نقش جنگ‌جو آشکار می‌شود. قهرمان کلیدر با کشتن ارباب کلاته خونی سعی دارد زمینه قدرت استبدادی را از قلمرو خویش دور کند و زمینه پاک‌ی را فراهم آورد و این‌گونه به قهرمان اسطوره‌ای نزدیک می‌شود.

شکم نهنگ

در الگوی کمپیل رحم جهان به شکل شکم نهنگ ممثل شده است. در این مرحله قهرمان توسط امری ناشناخته‌ای بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد (کمپیل، ۱۳۸۴: ۹۶). این مرحله، نوعی فنای خویشتن، است همچنین قهرمان می‌تواند به جای سفر به ناشناخته‌ها و عبور از مرزهای شناخته شده دنیای عینی، به درون، سفر کند تا با به خاطر آوردن این‌که،

کیست و چیست، به ظاهر از هستی کنونی خویش، نابود و در باطن دوباره متولد شود و به جاودانگی برسد (همان. ۹۸).

پس از گریز از زندان، تاریکی و ظلمت شب با افسون و ستیز گل محمد را درمی‌ریاید. «شب، افسونی در کار کرده است... ستیز شب و اندیشه در سر مرد» (دولت آبادی، ۱۳۷۴. ج ۵: ۱۲۶۲). او درون شکم نهنگ تاریکی و ظلمت شب گم می‌شود. شب او را نیست و نابود می‌کند و او در دل شب می‌میرد.

«که بود امروز گل محمد در نگاه و در گمان مردم؟ که بود گل محمد در نگاه گمان مردم؟ گل محمد، گل محمد بود. اما نه دیگر آن مرد ریزنقش چابک و آرام، و نه نیز آن مرد همیزم‌کش سر به راه. هم نه آن مردی که بر سر آب بها و علفچر، چانه‌در چانه کدخدا و مباشر می‌گذاشت» (همان. ۱۲۶۳).

اما از تکاپو برای حیات دوباره باز نمی‌ماند. او خویشتن خویش و مطلوب خویش را در شکم نهنگ شب می‌یابد و باری دیگر با هویت نو دلاوری، سرداری و یاغی‌گری از دل شب زاده می‌شود.

«قلب شب انگار در عمق زمین می‌تپید، شب را نه انگار لرزه هیچ بر پوستینه روی. در این میان، گل محمد بود پای پندار در کهکشان و خاک، سرگردان راه‌های نپیموده: من یاغی شده‌ام؛ این راست است. راست!» (همان. ج ۵: ۱۲۶۲).

«گل محمد امروز دلاوری بود، دلیری بود... مردی ایستاده به قامت بلند شب، با آفتاب همه بیابان‌ها در چشم‌ها. دستانی به مهر دارد و ابروانی به قهر، و بار تمام ویرانگی‌ها را بر دوش می‌کشد. آتشی است طالع شده از خاکستر اجاق‌های سنگی صحرا. دستانی به مهر و ابروانی به قهر، آفتابی گدازنده در چشم‌ها و چهره‌ای چرخان، میان هزار چشم غریب، هزار چشم آشنا.

آشنایات چه کسانی هستند؟ خود که داند؟

دشمنان؟..... پیدایند!

شب پیدا، و ستاره ناپیدا...

شب و گل محمد. شگفتا از چنین شب؛ در چنین شبی... هیچ نبود مگر خموشی و تنهایی.

شب، و فقط شب. شب» (همان، ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴).

مرحله آیین تشریف

گذر از مراحل گوناگون زندگی با اجرای آیین همراه است (اسدیان، ۱۳۸۴: ۹). یکی از مهم‌ترین این آیین‌ها «آیین تشریف» است. آیین تشریف نشان گذر از خردسالی و بلوغ و ورود به دنیای بزرگسالی است. در الگوی کمپیل مرحله آیین تشریف شامل شش مرحله جاده‌های آزمون، ملاقات با خدایانو، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان و برکت نهایی است. در کلیدر پنج مرحله جاده‌های آزمون، ملاقات با خدایانو، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر و برکت نهایی از آیین تشریف را می‌توان مشاهده کرد.

جاده‌های آزمون

قهرمان، با ورود به سرزمین ظلمات، پا در جاده آزمون، می‌گذارد و باید، یک سلسله آزمون‌ها را پشت سر گذارد (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۰۵)؛ تا بتواند به مرحله کنار گذاشتن دنیای کودکی و از آن فراتر رفتن و یا تحول تصاویر به جا مانده از کودکی و گذشته دست یابد و بتواند خویشتن ناشناخته خود را کشف کند (همان، ۱۰۸).

در الگوی کمپیل همان‌گونه که پیشتر اشاره شد اسطوره قهرمان با ماجراجویی زاده می‌شود (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۷). ماجراجویی قرین با انجام کارهای دشوار است. کمپیل کارهای دشوار را «جاده‌های آزمون» می‌نامد. قهرمان باید در سیر تکاملی خود از این جاده‌ها عبور کند. لازمه گذر از این جاده‌ها کنار گذاشتن غرور، فضیلت، زیبایی و زندگی و با مقاومت در برابر چیزی غیرقابل تحمل سرفرود آوردن یا تسلیم شدن است (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۱۳). قهرمان اسطوره‌ای با انجام اعمال سخت و دشوار و از نظر دیگران غیرممکن سیر تکاملی اسطوره‌ای خود را می‌پیماید.

کارهای دشوار گل محمد چون قهرمانان اسطوره‌های دیگر کار خارق‌العاده غیربشری نیست. او این نوع کارها را به کمک موجودات اسطوره‌ای چون دیو، پری، سیمرغ و ... انجام نمی‌دهد. کارهای دشوار و جاده‌های آزمون گل محمد را می‌توان به دو گونه اصلی تقسیم کرد:

۱- کارهای سختی که بسیاری از مردم انجام می‌دهند مثل دروگری و هیزم‌کشی. این

کارها برای همه سخت است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۲: ۳۸۵). دشواری این کارها برای پسرکلمیشی بیش از دیگران است چون از سویی شرمسار این است که مرد این نوع کارها نیست و از دیگر سو با اکراه و اجبار و فقط به حرمت پدر و برای رفاه خانواده مجبور شده است غرور خویش را نادیده انگارد و با تلاش بدنی بسیار تسلیم کار بسیار کم‌ثمر شود.

«گل محمد... دستکاله را برداشت و باز به کار درویدن ساقه‌های نازک و تسمه گندم شد. از خود شرم داشت. نه او دروگر و نه درو، درو بود» (همان. ج ۱: ۸۲).

قرض گرفتن برای صاحبانِ مناعت کار دشواری است. یکی از کارهای دشوار و جاده‌های آزمون گل محمد قرض گرفتن از بندار است. او در دشواری قرض‌خواهی مجبور می‌شود غرور خشماگین و سکوت ذاتی خویش را بشکند و حتی خوش‌زبانی کند.

«گل محمد... نیازمند بود، و همین او را تا مرز تملق - حتی - پیش برده بود. دشوار بود. بسی دشوار. اما گل محمد خود را ناچار می‌دید که به این دشواری، خواری دشوار، تن بدهد. ناروایی‌ها را تاب می‌آورد. چه می‌توانست و چه می‌بایست بکند؟ روی فرش بابقلی بندار بود و دست به سوی او داشت. پس دست پایین باید می‌گرفت، اگر نیازش می‌بود، دروغ باید می‌گفت و حتی خوش‌زبانی می‌کرد» (همان. ۳۶۸).

۲- کارهای سختی که کم‌تر کسی انجام می‌دهد. در انجام این نوع کارهای دشوار و گذر از جاده‌های آزمون گل محمد با نادیده‌انگاری زندگی خویش از جاده این نوع آزمون‌ها زنده بیرون بیاید. این کارهای دشوار گل محمد عبارت است از: کشتن دو مأمور مالیاتی (همان. ج ۲: ۶۴۰)، گریز از زندان (همان. ج ۴: ۱۰۸۹)، کشتن پسرخاله در خانه خودش با حضور خاله (همان. ۱۱۲۰) و همان شب در همان خانه سوگواری کردن با خاله در مرگ پسرخاله (همان. ۱۱۲۴) و اجازه ندان حتی نگاه‌آشنایی چون خان‌عمو و برادر بزرگ‌تر خود به اموال پسر خاله (همان. ۱۱۲۳)، گوش بریدن دو مأمور حکومت و فرستادن آن‌ها نزد اربابشان (همان. ۱۲۸۹)، اسارت نجف ارباب و به نمایش گذاشتن اسارت ارباب به جرم خفه‌دود کردن دو رعیت (همان. ج ۹: ۲۲۷۰) و رها کردن او در جشن عروسی پسر بندار کلدخداي قلعه‌چمن، سعی در حل و فصل کردن مسایل اصلی میان ارباب و رعیتی مثل آب و زمین (همان. ج ۸: ۱۹۷۰)، مقاومت در برابر حکومت، مبارزه برای رعیت و تکیه نکردن بر

آن‌ها (همان. ج ۵: ۱۲۵۶)، یاغی بودن (همان. ۱۲۶۲)، دلاوری (همان. ۱۲۶۳)، عیاری (همان. ج ۷: ۱۶۶۴) و سرداری (همان. ج ۸: ۱۹۹۲).

ملاقات با خدایانو

در الگوی کمپیل خدایانو در تک‌تک زنان (مادر، خواهر، عروس و معشوقه) تجلی می‌یابد (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۲۶). بانویی که قهرمان، در خوان آخر به او می‌رسد، معیار تمام زیبایی‌ها و پاسخی به تمام خواسته‌ها و هدفی دلپذیر، برای قهرمان است. روح قهرمان، با رسیدن به خدایانو، به آرامش می‌رسد و در پایان سفر پرخطر خود، موهبت آغوش مادر را، باز می‌یابد (همان. ۱۲۱). مادرکیهان، خالق جهان است و در برگیرنده تمام حلقه‌ها، روزی دهنده تمام روزی دهندگان و زندگی‌بخش تمام زندگان است (همان. ۱۲۲). دریافت حقیقت خدایانو، درک مفهوم مادر طبیعت، یادآوری دوران کودکی و به‌دست آوردن موهبت عشق، است که این موهبت، چیزی به جز لذت بردن از زندگی، به عنوان نمونه‌ای کوچک از جاودانگی، نیست (همان. ۱۲۶).

خدای بانوی مادر کلیدر، بلقیس است. او فقط مادر گل‌محمد و فرزندان کلمیشی نیست؛ بلکه مادر ایل است. مهر مادری او شامل غیر ایل‌یاتی‌هایی چون شیدای روستایی (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۳: ۷۶۶) و ستار شهری (همان. ج ۱۰: ۲۵۸۸) نیز می‌شود. بلقیس همه خصایص نکوی انسانی چون مهربانی، سخاوت، متانت، کاردانی، خویشن‌داری، شهامت، مقاومت، پایداری، تدبیر، عزم و اراده وجودی و... و همه خصایص نکوی ایل‌یاتی چون ساده زیستی، کاری بودن، صرفه‌جویی، میهمان‌نوازی، سفره‌داری و... را باهم دارد و نشان او در کلیدر بنا به سخن شهپرراد «تجسمی از مادر شایسته قهرمان» است (شهپرراد ۱۳۸۲: ۲۶۹). تجلی سه مفهوم خدایانو (مادر طبیعت، یادآوری دوران کودکی و به‌دست آوردن موهبت عشق) را در ملاقات تک‌اسطوره قهرمان کلیدر با بلقیس می‌توان دید.

«بلقیس به تنهایی، اندوه هزاران ساله زن بیابانگرد ما است. گره غم، بنه رنج، دست کار، پستان فرزندان؛ مادر. بلقیس، آن‌که از زنی به خاره سنگی بدل شده است» (همان. ج ۱: ۲۹۸).

یادآوری خاطرات کودکی یکی از جلوه‌های خدایانو در ذهن انسان است. در این

یادآوری انسان خود را در کنار مادر حس می‌کند و سعی می‌کند پیوند عاطفی خود را با مادر طبیعت حفظ می‌کند. در کلیدر مفهوم خدایانو با یادآوری دوران کودکی و طبیعت، تداعی می‌شود.

شبی گل محمد سردار از سنگرد به قلعه میدان باز می‌گردد. با دیدن مادر در قلعه میدان چون دوران کودکی ذوق زده می‌شود. دیدار خدای بانوی مادر او را به دنیای کودکی می‌برد.

«گل محمد کودک شده بود. شاید از آن که دیری بود مهلت دیدار مادرش را نیافته بود...»

یک «آن» یک دم گنگ و ناپیدا، بی آن که ببینی یا بدانی، می‌تواند آدمی را از این رو به آن رو بگرداند در حال. چنانش می‌تواند به رقت و وجد درآورد، تا رفتارش صدق و سادگی رفتار کودکان بیابد. انگیزه روی می‌نمایاند و پیدا نیست، اما لحظه‌هایش هستند و «آن»‌های وجد هستند. آن و لحظه‌هایی که آدمی از پوش و پیرایه سالیان رها می‌شود، آزاد می‌شود، عریان؛ و روح را به خود وا می‌هد تا چون چشمه‌ای زلال بروید و جاری شود بر هر کجای زندگانی و هستی.

چنین بود در این دم، گل محمد. چنین شده بود. دم به غنیمت. مردی که به تمامی در جنگل جدال لحظه‌ها، روزها و ماه‌ها پیچان و سرگردان گذر از بندبند دشواری‌ها بود، اکنون گویی کودکی خود بازیافته است و آن به غنیمت می‌برد. پس ایرادی نمی‌شمرد و خرده به خود نمی‌گرفت اگر آرزومند آن بود تا آدمی سر بر زانوی مادر، قرار بگیرد؛ پلک‌ها بسته و دم آرام... نشان ستایش وجود» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۷: ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹).

گل محمد در آخرین لحظه زندگی مادر خویش بلقیس را می‌بیند. بلقیس معیار تمام خوبی‌های و پاسخی به تمام خواسته‌ها و هدف دلپذیر اسطوره قهرمان است. روح قهرمان کلیدر در پایان سفر پرخطر خود، موهبت آغوش مادر را، باز می‌یابد. او با آرامش دیدار خدای بانوی مادر چشم بر دنیای فانی فرو می‌بندد.

«بلقیس پیش آمد و ایستاد. گل محمد پلک گشود و پلک فرو بست» (همان. ج ۱۰: ۲۵۸۸).

در کلیدر شیرو خدای بانوی خواهر است. شیرو تنها خواهر گل محمد است. او به انتخاب خود همسر برمی‌گزیند و از سوی خانواده طرد می‌شود. گل محمد خواهر رانده شده را چون قلب خود دوست دارد (همان. ج ۷: ۱۸۲۸). شیرو شیرزنی است که یک‌تنه در برابر

دیدگان مردم قلعه‌چمن در دفاع از همسر خود، مرد مهاجم افغان را مجروح می‌کند (همان. ج ۴: ۱۰۱۴).

مرد افغان در زندان تعریف می‌کند: «عجب زنی داشت، آن سید! شیرزن بود. چه می‌کرد، او! من را همو زن به این روز انداخت. تا رفتم به خودم بیچم؛ چهل چوب به من کوبید. زن به این چابکی، در عمرم ندیده بودم. همچو زنی به کار قشون می‌خورد» (همان. ۱۰۲۵).

زیور زن علی هراتی، هم‌رمز گل‌محمد، در جنگ آذربایجان است (همان. ج ۱: ۵۰). گل محمد خبر کشته شدن هم‌رمز خود را برای زن او می‌برد. زن، گله‌مانده از شوهر را همراه گله‌کلمیشی‌ها می‌کند و بیوه‌علی هراتی عروس گل‌محمد می‌شود (همان. ۵۱). زیور مراحل گذر بسیاری را سپری می‌کند. برخی از آن‌ها عبارت است از: کشته شدن شوهر اول (همان. ۵۰)، بی‌سرپرست شدن (همان)، ازدواج دوم با مرد هفت سال کوچک‌تر از خود (همان. ۵۲)، نازایی (همان. ۸۰)، نادیده‌نگاری‌های و تحقیرهای مادرشوهر (همان. ۵۰ و ۱۱۸)، حسادت بر مارال (همان. ۴۴)، کینه‌توزی (همان. ۱۱۵)، تحمل حضور مارال (همان. ج ۲: ۴۱۷)، رنج همسرگزینی شوهر (همان. ۴۲۰)، عذاب چشم طمع داشتن مأمور مالیاتی بر خود (همان. ۴۲۶)، ترس از افرادی چون نادعلی (همان. ۴۲۷) و مأمور مالیاتی و تحقیر شدن به سبب این‌گونه ترس‌ها (همان. ۶۱۳)، حسادت بر مادری مارال (همان. ج ۳: ۷۵۳)، تصمیم بر کشتن مارال و فرزندش و در آخرین لحظه عمل منصرف شدن از تصمیم از خود (همان. ۷۵۶)، اعتراف به عزم انجام نشده و درخواست قصاص برای فکر پلید خود (همان. ۷۵۷)، مهربانی بر مارال (همان. ۷۵۸)، مادری کردن برای فرزند مارال (همان. ج ۸: ۱۹۴۶)، رفتن به اردوگاه جهن‌خان (همان. ج ۱۰: ۲۵۲۵) و درخواست انصراف از جنگ با گل‌محمد (همان. ۲۵۲۶)، اسیر شدن در اردوگاه جهن (همان. ۲۵۲۶)، کشتن زندان‌بان (همان. ۲۵۶۵)، گریز از اردوگاه دشمن (همان)، خود را شبانه به میدان نبرد کوه‌های سنگرد رساندن (همان)، روز نبرد تفنگ به دست گرفتن و هم‌پای مردان تا آخرین رمق جنگیدن (همان. ۲۵۸۳). زیور با گذر از چنین مرحله‌ای در ملاقات قهرمان اسطوره‌ای داستان او را شرمنده خود می‌کند. «زیور... زیور... عاقبت من را شرمنده خود کرد» (همان. ۲۵۸۵). زیور با گذر از این مراحل به مرتبه‌ی خدای بانوی عروس می‌رسد.

«بلقیس روی صورت عروسیش را به بال سربند او پوشانید و برخاست» (همان، ۲۵۸۸). دست یافتن به عشق در تک‌اسطوره قهرمان کلیدر جایگاهی عمیق، دارد. این جایگاه بیانگر آن است که، او سعادت را در عشق می‌یابد و تلاش می‌کند نهایت کار خویش را، با عشق تمام کند.

«کار من اول با ناچاری سرگرفت... در این منزل آخر هم خیال دارم با عشق تمامش کنم» (همان، ۲۵۰۹).

گل محمد نخستین نشان عشق را با حضور خدای بانوی مارال درمی‌یابد. «دیگر توان نگریستن نداشت. رعشه سر تا پایش را گرفته بود و قلبش می‌شورید. پنداری پنجه‌های ملایمی آن را می‌مالانند. زانوهایش سست شده و نم دهانش خشکیده بود. تشنه لب بر لب آب. لحظه‌هایی طولانی بود که مارال را می‌پایید» (همان، ج ۱: ۲۱۰). خدای بانوی مارال علاوه بر بخشش موهبت عشق موهبت مادری را به اسطوره قهرمان می‌بخشد و قهرمان در دامان او چون دامان مادر به آرامش می‌رسد.

«وقتی مثل طفل‌ها می‌شوی، خیال می‌کنم مادرت هستم!» (همان، ج ۷: ۱۷۱۵). هنر قهرمان کلیدر آن است که با سخن از خدای بانوان مادر و خواهر در برابر خدای بانوی معشوق خویش مارال این سه خدای بانو را هم‌زمان باهم و در کنار خاطرات کودکی در ذهن و جان خویش حفظ می‌کند.

«همین قدر می‌دانم که شیرو را، خواهرم را مثل قلبم دوست دارم. شیرو شیرزن خانمان ما باید می‌بود؛ شیرزن هم بود شیرو. شیرو، خواهر من! شیرو خواهر من است، مارال! بلقیس هم مادر من. گاهی وقت‌ها من مثل طفل‌ها می‌شوم، مثل طفل‌ها! دلم برای خواهرم یک گندم می‌شود. عزیزش دارم شیرو را ... دلم تنگ می‌شود، مارال! گاهی پیش می‌آید که دلم می‌خواهد به کنجی بروم و گریه بکنم! من کی هستم» (همان، ج ۷: ۱۸۲۸).

زن در نقش وسوسه‌گر

در الگوی کمپیل ازدواج جادویی با خدایبانوی ملکه جهان نشان دهنده تسلط کامل قهرمان بر زندگی است. زیرا زن نماد زندگی و قهرمان نشان عارف و ارباب است (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۲۸). قهرمان اسطوره‌ای کلیدر با خدایبانوی معشوق مارال ازدواج می‌کند. ازدواج آن‌ها جادویی

نیست؛ اما سرآغاز آن وسوسه‌گری بدون آگاهی مارال است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۳۳). این وسوسه‌گری سبب می‌شود که نخست ارتباط همسر برقرار شود و سپس آیین شرعی آن، عقد، انجام گیرد (همان. ج ۲: ۴۱۹).

آشتی و هماهنگی با پدر

در الگوی کمپیل کودک تدریجی طی مراحل رشد خود امنیت دامان مادر را رها می‌کند و به دنیای بزرگسالان وارد می‌شود. در این دنیا نخست به حیطة روحی پدر نزدیک می‌شود. پدر کمک می‌کند، تا فرزند پا به جهان وسیع‌تری بگذارد و آن را بشناسد. پدر راهنمای فرزند است. او نشانه‌ها و سمبول‌ها را، به کسی می‌سپارد، که از انرژی‌های کودکانه نابه‌جا، پاک شده باشد؛ از قدرت سوء استفاده نکند و شایسته رسیدن به مقام اربابی دو جهان و نماینده نیروهای کیهانی باشد. فرزندى که به این‌گونه شایستگی‌ها برسد؛ دوباره متولد می‌شود؛ خود یک پدر می‌شود و نقش راهنما را، بر عهده می‌گیرد. جهان، برای قهرمانی که، لایق شناختن پدر می‌شود، مکانی شادی‌بخش و سرشار از حضور جاودان خداست (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۴۱ و ۱۴۲).

کلمیشی، مرد پیر قوم میشکالی (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴. ج ۱: ۵۳)، پدر قهرمان داستان است. گل محمد پس از سربازی به اندیشه‌هایی تازه‌ای دست می‌یابد و دگرگون می‌شود. پدر نخست کسی است که دگرگونی پسر را درمی‌یابد (همان. ۱۸۳). کلمیشی سعی می‌کند چون الگوی کمپیل همه فرزندان خود را از ناپاکی‌ها دور کند. او می‌خواهد پسرانش در پی کارهای برادرش، خان‌عمو، نروند (همان. ج ۴: ۹۲۳). علاوه بر آن سعی می‌کند از تصمیمات فرزند خود آگاه شود تا اجازه ندهد از خط قرمزها عبور کند. «بالاخره من که پدر تو هستم، نباید بدانم تو چه خیال‌هایی به کله داری؟» (همان. ۱۱۰۸). او می‌خواهد فرزندانش به دنیای سواد راه یابند (همان. ۹۲۴) و از رهگذر دنیای سواد به دنیاهای ناشناخته برتر راه یابند.

در تنگنای بزم‌رگی و خشک‌سالی گل محمد با پدر سخن می‌گوید. سعی می‌کند با بیان رشادت‌های خود در نبرد آذربایجان پدر را به گذر از تنگنا با کمک حاکمیت وقت امیدوار کند. در این گفت‌وگو شایستگی‌های پنهان گل محمد چون شجاعت و دل‌آوری در نبرد آشکار می‌شود. مردان قوم این شایستگی‌ها را تحسین می‌کنند و کلمیشی مجاب می‌شود

مسئولیت گله و نقش پدری را به او بسپارد (همان. ج ۱: ۲۵۹).

«از امروز هم من دیگر خودم را دخیل و کفیل نمی‌کنم. مثل یکی از شماها فقط کار می‌کنم... برادر ارشد تو به زندان است، پس کارها را به مخت تو می‌گذارم» (همان. ۲۶۰).

برکت

در الگوی کمپیل قهرمان اسطوره‌ای در مرآده با خدایان به برکت و فضل دست می‌یابد. نهایت این برکت و فضل نامیرایی و جاودانگی است (کمپیل، ۱۳۸۴: ۱۸۹). در کلیدر خون گل محمد و ستار در شیرین‌چشمه جاری می‌شود. زمین، دشت‌ها و بیابان‌ها و مزارع با خون آن‌ها آبیاری می‌شود و گیاهان بارور می‌شوند. این باروری در چرخه هستی ادامه می‌یابد و اسطوره قهرمان کلیدر به جاودانگی و اوج برکت و نامیرایی می‌رسد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۰: ۲۵۸۶).

مرحله بازگشت

در الگوی کمپیل مرحله بازگشت شامل مراحل امتناع از بازگشت، فرار جادویی، دست نجات از خارج، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان و آزاد و رها در زندگی است. در کلیدر مرحله بازگشت فقط دو مرحله ریزالگوی پرهیز از بازگشت و فرار جادویی را در بر می‌گیرد و برخلاف الگوی کمپیل نخست فرار از زندان و بعد پرهیز از بازگشت رخ می‌دهد.

پرهیز از بازگشت

در الگوی کمپیل هنگامی که اسطوره قهرمان به مرتبه نفوذ در میان مردم و منبع برکت می‌رسد دیگران سعی می‌کنند او را از ادامه راه منصرف کنند و او نمی‌پذیرد (کمپیل، ۱۳۸۴: ۲۰۳). گل محمد هنگامی که در میان مردم جایگاه عیاری و دلاوری می‌یابد افرادی چون آلاجاتی (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۹: ۲۲۸۵) و جهن (همان. ۲۰۹۰) اصرار دارند که برای او از حکومت او تأمین بگیرند و سردار مردم لباس حکومت بر تن کند و گل محمد نمی‌پذیرد.

فرار جادویی

در الگوی کمپیل قهرمانی که به هنگام پیروزی دعای خیر خدایان و یا دیگر خدایان را به همراه دارد؛ مأمور است با اکسیری برای احیای جامعه به جهان بازگردد. در این حالت همه نیروهای حامی فوق‌طبیعی حافظ او هستند (کمپیل، ۱۳۸۴: ۲۰۶).

گل محمد به جرم قتل دو مأمور دولتی زندانی می‌شود. قرار است به مشهد فرستاده شود

و در آنجا حکم اعدام او قطعی شود. گل محمد با کمک ستار زندانی موفق به فرار از زندان می‌شود. این گریز پیروزی بزرگی برای گل محمد است چراکه او از مرگ حتمی رهایی می‌یابد و علاوه بر او دلاور، بلوچ افغان، شمل یاخوت از زندان نجات می‌یابند. بعد از فرار جادویی گل محمد مجبور می‌شود در برابر مأموران حکومتی مقاومت کنند و دو تن از آنها را بکشد و یاغی حکومتی شود. این یاغی حکومتی را نیروهای حکومتی مثل سرگرد فربخش (همان. ج ۵: ۱۳۰۰)، اربابانی چون ارباب تلخ‌آبادی (همان. ج ۱۰: ۲۴۸۶)، نیروهای مردمی چون قباد (همان. ج ۵: ۱۲۵۵)، ملامعراج (همان. ج ۶: ۱۴۸۸)، حیدر (همان. ج ۱۰: ۲۵۰۸)، قربان بلوچ (همان. ج ۷: ۱۷۷۱) و ... محافظت می‌کنند. گل محمد چون الگوی کمپبل در همه مراحل دعای خیر خدایانهای مادر، زن، خواهر و معشوق را به همراه دارد؛ اما نیروهای محافظ او (فربخش، ارباب تلخ‌آبادی، قباد و...) چون الگوی کمپبل موجودات ماوراءالطبیعی نیستند. از دیگر سو او سعی دارد در حد توان خود احیای کننده مردم ستم‌دیده باشد؛ پس تلاش می‌کند دعوی بنیادین ارباب و رعیتی بر سر آب و زمین را فیصله دهد و از این جهت هم سو با الگوی کمپبل عمل می‌کند (همان. ج ۷: ۱۶۹۳).

نتیجه‌گیری

کلیدر با زیرساخت حماسی ساختاری مشابه با الگوی جهانی اسطوره قهرمان کمپبل دارد. الگویی که بر مبنای آن قهرمان عشایری داستان، گل محمد، قهرمان انسانی است که دوباره متولد می‌شود و با گذر از مراحل عزیمت، آیین تشریف و بازگشت به شیوه خاص خود به مرتبه شهود، ادراک تقدس و به مرتبه اسطوره قهرمان نزدیک می‌شود. از هفده مرحله ریزالگوی کمپبل دوازده مرحله در کلیدر مشاهده می‌شود. ریز الگوی خدایگان از مرحله تشریف و ریزالگوهای دست نجات از خارج، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان و آزاد و رها در زندگی از مرحله اصلی بازگشت در کلیدر مشاهده نمی‌شود. دوازده مرحله کاربردی از نظر توالی وقایع انطباق کامل با ترتیب الگوی کمپبل ندارد. توالی برخی ریزالگوها مثل فرار جادویی و پرهیز از بازگشت به سبب روایی بودن داستان و جذابیت و تنوع هنری آن جابه‌جایی می‌شود. حضور زنده گل محمد در داستان با مرحله برکت پایان پیدا می‌کند. این مرحله در الگوی کمپبل آخرین مرحله اصلی آیین تشریف است و مرحله بازگشت پس از

آن است. در کلیدر دو مرحله فرار جادویی و پرهیز از بازگشت از مرحله اصلی بازگشت هم‌زمان با مراحل آیین تشریف مشاهده می‌دهد.

همانندی‌ها و تفاوت‌های گل محمد با الگوی اسطوره قهرمان کمپیل نشان از آن دارد که نویسنده به استفاده کنایی، تلمیحی و تزینی از اسطوره اکتفا نکرده است و به بازآفرینی آن پرداخته است. بازپردازی اسطوره قهرمان در قالب مردی عشایری حکایت از پیوند تاریخ و اسطوره دارد. این پیوند با توجه به پیشینه کهن و عمیق اسطوره در فرهنگ ایرانی سبب مانایی و جاگیری اسطوره قهرمان کلیدر در اندیشه، ذهن و احساس خواننده می‌شود. به نظر می‌رسد دولت‌آبادی از ظرفیت اسطوره قهرمان در روایت‌پردازی و انسجام ساختاری و همچنین خلق معانی جدید در رفتاری چون کارهای دشوار و رد دعوت با دو انگیزه اساسی ارائه تفسیری موافق با اوضاع روزگار خود و دیگری بازتاب ارزش‌های زیباشناسانه و پرجذبه انسانی، استفاده کرده است و این چنین به نیاز الگوی انسانی در جامعه خویش پاسخ داده است.

جدول ۱: مراحل الگوی تک اسطوره قهرمان کمپیل

مرحله اول: عزیمت	۱- دعوت با آغاز سفر ۲- رد دعوت ۳- امداد غیبی ۴- عبور از نخستین آستان ۵- شکم نهنگ
مرحله دوم: آیین تشریف	۱- جاده‌های آزمون ۲- ملاقات با خدای بانوها ۳- زن در نقش وسوسه‌گر ۴- آشتی و یگانگی با پدر ۵- خدایان ۶- برکت
مرحله سوم: بازگشت	۱- امتناع از بازگشت ۲- فرار جادویی ۳- دست نجات از خارج ۴- عبور از آستان بازگشت ۵- ارباب دو جهان ۶- آزاد و رها در زندگی

جدول ۲: مراحل الگوی تک اسطوره قهرمان در کلیدر

<p>۱-دعوت با آغاز سفر: سفر به آذربایجان و مشهد ۲- امداد رسان غیبی: ستار ۳- عبور از نخستین آستان: کشتن پسر خال ۴- شکم نهنگ: شب ۵- رد دعوت: نپذیرفتن دعوت آلاچاقی و ارباب دزمین</p>	<p>مرحله اول: عزیمت</p>
<p>۱- جاده‌های آزمون: کشتن مأموران مالیاتی ۲- دیدار با خدای بانوها: دیدار باخدای بانوی‌های معشوق (مارال)، مادر (بلقیس) و زن (زیور) ۳- زن در نقش وسوسه‌گر: دیدن مارال در آبگیر ۴- آشتی و یگانگی با پدر: مهربانی با کلمیشی ۵-خدایان: حذف ۶- برکت: حیات‌بخشی مزارع با آبیاری خون گل محمد</p>	<p>مرحله دوم: آیین تشریف</p>
<p>۱- فرار جادویی: گریز از زندان و فرار از دست تعقیب‌کنندگان ۲- پرهیز از بازگشت: نپذیرفتن تأمین حکومت ۳- دست نجات از خارج: حذف ۴- عبور از آستان بازگشت: حذف ۵- ارباب دو جهان: حذف ۶- آزاد و رها در زندگی: حذف</p>	<p>مرحله سوم: بازگشت</p>

منابع

۱. اسحاقیان، جواد (۱۳۸۳). *کلیدر، رمان حماسه و عشق*. چاپ اول. تهران: گل آذین.
۲. اسدیان، محمد (۱۳۸۴). *آیین‌های گذر در ایران (بررسی تطبیقی آیین‌های ایرانی در حوزه‌های فرهنگی و جغرافیایی)*. چاپ اول. تهران: روشنان.
۳. الیاده، میرچا (۱۳۸۴). *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. چاپ دوم. تهران: طهورا.
۴. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۴). *کلیدر*. ۱۰ جلد. چاپ یازدهم. تهران: فرهنگ معاصر.
۵. زرآفا، میشل (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی ادبیات داستانی (رمان و واقعیت اجتماعی)*. ترجمه نسرین پروینی. چاپ اول. تهران: سخن.
۶. سگال، رابرت آلن (۱۳۸۹). *اسطوره*. ترجمه فریده فرنودفر. تهران: بصیرت.
۷. شهپرراد، کنایون (۱۳۸۲). *رمان، درخت هزار ریشه (بررسی آثار داستانی محمود دولت آبادی از آغاز تا کلیدر)*. ترجمه آذین حسین‌زاده. چاپ اول. تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۸. شیرینی‌محمدی، عباس (۱۳۸۰). *بیست سال با کلیدر*. چاپ اول. تهران: کوچک.
۹. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۶). *رویا، حماسه، اسطوره*. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
۱۰. کمپبل، جوزف (۱۳۷۷). *قدرت اسطوره (گفت‌وگو با بیل مویرز [و بتی سو فلاورز])*. ترجمه عباس مخبر. چاپ اول. تهران: مرکز.
۱۱. کمپبل، جوزف (۱۳۸۴). *قهرمان هزار چهره*. ترجمه شادی خسروپناه. چاپ اول. مشهد: گل آفتاب.
۱۲. لطافتی، رویا (۱۳۸۴). «نگاهی به اسطوره در شعر مهدی اخوان ثالث». چاپ شده در کتاب *اسطوره و ادبیات*. تهران: سمت. صص ۱۹۹-۱۹۳.

مقالات:

۱۳. بزرگ‌بیگدلی، سعید. پورنامداریان، تقی. قبادی، حسینعلی. قاسم‌زاده، سیدعلی (۱۳۸۹). «تحلیل سیر بازتاب مضامین و روایت‌های اسطوره‌ای ایرانی در رمان‌های فارسی (از

- ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۷). فصل‌نامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی». شماره ۱۹. صص ۲۶۲-۲۳۷.
۱۴. بزرگ‌بیگدلی، سعید و قاسم‌زاده، سیدعلی (۱۳۸۹). «عمده‌ترین جریان‌های رمان‌نویسی معاصر در انعکاس روایت‌های اسطوره‌ای». فصل‌نامه تخصص پیک‌نور زبان و ادبیات فارسی. سال اول. شماره ۱. صص ۷۷-۵۱.
۱۵. بهمنی، کبری و نیرومند، آزاده (۱۳۹۱). «رویکردی روان‌شناسانه به سه سفر قهرمان اساطیری (هرکول، رستم، اسفندیار)». فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۲۸. صص ۶۱-۳۳.
۱۶. بی‌نظیر، نگین و طلیعه‌بخش، منیژه (۱۳۹۳). «تحلیل الگوی اسطوره‌ای عرفانی از شخصیت رابعه عدویه با تکیه بر روایت تذکره الاولیا». مجله ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء. سال ۷. شماره ۱۳. صص ۳۹-۷.
۱۷. پرنیان، موسی و بهمنی، شهرزاد (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل نمادهای بخش اساطیری شاهنامه». متن‌شناسی ادبی فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان. دوره جدید. سال ۴. شماره ۱. صص ۹۱-۱۱۰.
۱۸. چناری، علی‌اکبر و احمدی، پریسا (۱۳۹۴). «بازتاب اسطوره قهرمان در شعر انسان‌گرای یوسف الخال و فروغ». کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال ۵. شماره ۱۸. صص ۲۶-۱.
۱۹. حسینی، مریم و شکیبی‌ممتاز، نسرین (۱۳۹۴). «روان‌شناسی اسطوره و داستان؛ رویکردی نوین در نقد ادبی». متن‌پژوهی ادبی. سال ۱۹. شماره ۶۴. صص ۲۹-۷.
۲۰. حسینی، مریم و شکیبی‌ممتاز، نسرین (۱۳۹۳). «تحلیل روان‌شناختی دعوت و طلب و نقش آن در آشناسازی و تشرف قهرمان». دوفصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی. سال ۲۲. شماره ۷۶. صص ۵۰-۲۷.
۲۱. دلبری، حسن و مهری، فریبا (۱۳۹۶). «تحلیل تطبیقی حکایت شیخ صنعان بر پایه نظریه تک اسطوره کمپبل با توجه به کهن‌الگوهای یونگ». نشریه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا). سال ۱۱. شماره ۳. صص ۱۴۸-۱۲۹.
۲۲. شعبانی، رضا و رومی، فریبا (۱۳۸۸). «تحلیل نماد و اسطوره در تاریخ». مجله مسکویه.

- سال ۴. شماره ۱۱. صص ۱۶۰-۱۴۱.
۲۳. طاهری، محمد و آقاجانی، حمید (۱۳۹۲). «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپبل در هفت‌خان رستم». فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال ۹. شماره ۳۲. صص ۱۹۷-۱۶۹.
۲۴. کنگرانی، منیژه (۱۳۸۸). «تحلیل تک‌اسطوره نزد کمپبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی». پژوهش‌نامه فرهنگ‌ستان هنر؛ ویژه‌نامه نقد اسطوره‌ای. شماره ۱۴. صص ۹۱-۷۵.
۲۵. ملکی، الهام و رزاق‌پور مرتضی (۱۳۹۵). «اسطوره قهرمان در شعر فروغ فرخزاد». مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. شماره ۲۵. صص ۱۷۵-۱۵۱.
۲۶. نصراللهی، یدالله و جنگلی، عاطفه (۱۳۹۶). «تحلیل روان‌شناسی اسطوره قهرمان و رویین‌تنی در داستان رستم و اسفندیار بر اساس نظریه‌های آدلر و رادن». فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال ۱۳. شماره ۴۸. صص ۲۹۵-۲۵۹.
۲۷. نصیری، جبار و محمدی‌فشارکی، محسن (۱۳۹۵). «بررسی نمود اسطوره قهرمان هزار چهره در حماسه برزنامه بر اساس نظریه جوزف کمپبل». نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۱۹. شماره ۳۹. صص ۲۹۳-۲۷۱.
۲۸. یداللهی شاه‌راه، رویا. ۱۳۹۲. «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادریسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپبل». فصل‌نامه علمی - پژوهشی نقد ادبی. سال ۶. شماره ۲۴. صص ۱۹۸-۱۶۹.